

به مردم نفع برسانید

تا بهترین باشید.



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

1- در بیانات بزرگان دین آمده که مردم عیال خدا هستند و هر که به عیال خدا نفعی برساند او از همه بهتر است..

این هم از مهربانی خداوند بی نیاز است که دوست دارد همه بندگانش شاد باشند. مشکل نداشته باشند. و اگر بنده ای دچار مشکل شد دیگران به او کمک کنند و او را یاری نمایند تا او هم حاجتش برطرف شده و شاد گردد..

2- رسول خدا فرمود که بهترین شما کسی است که به مردم نفع برساند.

3- نفع دو گونه است یا معنوی است یا مادی.

نفع معنوی مانند نجات انسان ها از گناه. از کفر. از انحراف عقیدتی. از اعتیاد و...

نفع مادی مانند کمک مالی به نیازمندان. رفع مشکلات مردم و...

لذا خود پیامبر خدا و اهل بیت علیهم السلام بخشی از عمر خود را به برطرف کردن مشکلات مردم اختصاص داده بودند.

و پیروان این معصومین هم یاد گرفته و کارهای خیر می کنند.

تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن

به دمی، یا درمی، یا قلمی، یا قدمی

در این کتاب به نمونه هایی از نفع رساندن به مردم توسط پیامبران و امامان علیهم السلام و پیروان آنها در طول تاریخ اشاره می شود

امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

بهار 1400- کرمانشاه

سُرْاَخاکِ یسرک الله!

محمّد بن جمهور گوید: نجاشی حاکم اهواز بود یکی از کارمندانش به امام ششم (ع)

عرضکرد در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مؤمن و مطیع شما است اگر صلاح بدانید
برایم به او توصیه ای بنویسید : امام ششم (ع) نوشت:

((بسم الله الرحمن الرحيم یر اَخاکِ یسرک الله))

برادرت را مسرور نما تا خدا تو را مسرور نماید.

پس نامه را بنزد نجاشی آورد در زمانی که در جلسه عمومی بودند و چون مجلس خلوت شد نامه را
به او داد و گفت این نامه امام صادق (ع) است . نجاشی نامه را گرفته و بوسید و روی دیده گذاشت و
گفت حاجت چیست. گفت در دفتر شما خراجی بر گردن من است نجاشی گفت چه مقدار ؟ گفت:
ده هزار درهم . نجاشی دفتر دارش را خواست و دستور داد از حساب خود او بپردازد و سال آینده نیز
همان مقدار برای سال آینده بنویسد.

پس گفت: آیا تو را شاد کردم گفت آری قربانت پس است و کنیز و نوکری به او داد و همچنین
یکدست لباس پس گفت فرش این اطاق که روی آن نشیبه تودند را نیز به او دادند . مرد فرش و هدایا
را برداشته و به خدمت امام ششم مشرف شد و جریان را گفت حضرت از دفتار نجاشی مسرور شد آن
مر گفت مثل اینکه برخورد نجاشی شما را خوشحال کرد فرمود: آری بخدا خدا و پیامبرش را هم شاد
کرد.

صفوان جمال می گوید: در مجلس امام صادق(ع) نشیته بودم پس مردی از اهل مکه وارد شد و به عرض رساند که پولش تمام شده و کرایه بازگشتن به وطن را ندارد. امام(ع) بمن دستور داد که برخیز و در اصلاح کار برادر دینی خود اقدام کن پس فوراً برخاستم و پول کرایه آنمرد را تهیه و به او تسلیم کردم و به مجلس حضرت برگشتم حضرت پرسید در کار برادرت چه اقدامی کردی؟ به عرض رساندم که خداوند اصلاح کرد و کارش روبراه شد. امام فرمود: آگاه باش که اگر برادر مسلمانان را یاری نمائی در نزد من محبوبتر از آنست که یک هفته بیت الله الحرام را طواف کنی.

. آورده اند که علامه سید محمد باقر شفتی بنیان گذار مسجد سید اصفهان در زمان تحصیل در نجف بسیار فقیر بود. روزی مقداری پول بدستش آمده پس داخل بازار شد و با خود خیال کرد چیز یکه ارزاتر باشد گرفته تا خود و عیال سد جوع بنمایند لذا از قصاب جگر بند گوسفندی گرفت و روانه خانه شد در راه به خرابه ای رسید و نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او در دور او جمع و در نهایت ضعف و در پستان مادر شیر نمانده پس حجه الاسلام را بر آن حالت رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدم داشته و آن جگر بند را در نزد آنها انداخته به یک باره آن حیوانات هجوم آوردند و آن جگر را خوردند پس از خوردن آن سگ گرگین روی به آسمان کرده گویا دعا می کرد پس بی فاصله دولت و دنیا به او اقبال نمود و بطوری شد که هفت پسر داشت پس هر کدام اندرونی و بیرونی مستقل داشته و مخارج ایشان جدا بوده و در اصطبل فرزند بزرگش 17 اسب خوب بسته بود و عیالات او به غیر از پسرانش صد نفر در شماره آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و در اصفهان گویا چهار صد کاروانسرا از مال خود داشته و این شاید نتیجه محبت به حیوانی باشد تا چه رسد به کمک به مؤمنین و مؤمنات.

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و گاهگاهی به دیدن شیخ می آمد برای او پیغام داد که من دچار و با شده ام به خاطر خداوند سبحان بر سر بالینم بیایید . شیخ با آنکه سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت تو هم بیا من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار و بازده رفتیم . بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود بطوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالی رساند ولی بار سوم دیگر یارای حرکت نداشت . شیخ رو به من کرد و گفت این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خداوند سبحان بی مزد نیست . من درخواستم او را به توالی بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد . سپس او را شسته و خوابانیدم . پس از چندی باز هم آن مرد غریب اسهال گرفت . این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت . من هر چه اصرار کردم که من جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالی برد . از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی کس افغانی به خانه او می رفت و پرستایش می کرد و پس از مرگ بیمار، او را به خاک سپرد

کیسه های هدیه امام کاظم علیه السلام

کیسه های هدیه امام کاظم علیه السلام از بس زیاد بود، مثل زدن بود . امام شبها زنبیل را از غذا و پول پر می کردند و بطور ناشناس برای فقیران می بردند .

آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند .

در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم علیه السلام در کاخ او بنشیند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام بروند .

هر که می آمد هدیه ای هم می آورد . پیرمردی آمد و گفت: من چیزی ندارم که هدیه بدهم . ولی جدم در مصیبت جد شما چند بیت سروده است که آن ها را تقدیم می کنم . سپس ابیاتی را خواند . امام فرمود: هدیه تو را قبول کردم . بنشین ! خداوند سبحان بتو برکت بدهد . سپس امام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آن ها را به امام واگذار کرد . امام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند^۱

ایه الله حائری شیرازی و پاک کردن توال!

در تابستان سال ۷۷ با دوستانی به همدان رفتیم تا دو سه روزی در معیت استاد «حاج شیخ حسین» انصاریان» باشیم. پیش از ظهر، ما را به سیاحتی در درّه «گنجنامه» بردند، چون تابستان و تعطیلات بود، جمعیت زیادی آمده بودند و متوجه شدیم مردم برای قضای حاجت مشکل دارند. به ما هم سرایت کرد؛ چون سه چشمه توال موجود در گنجنامه گرفته بود. کاسه آنها پُر و لبریز از کثافت شده بود. ...مردم به ناچار با سنگ و کلوخ و

ما که قصد داشتیم در آنجا تا غروب بمانیم، با این وضع ممکن نبود. تصمیم گرفتیم کمی در تپه ها و باغات پیاده روی کنیم و برگردیم

ساعاتی بعد که به محل پارک ماشین ها کنار توال های غیر قابل استفاده برگشتیم، متوجه صف مردم برای قضای حاجت و وضو گرفتن بعضی دیگر شدیم

تصور کردیم شهرداری یا سازمان گردشگری که پول ورودی می گیرند، بالآخره وظیفه معطل مانده شان را انجام داده اند! اما در میان مردم سخن از یک شیخ محترم بود که می گفتند به اینجا آمده برای دیدن گنجنامه و کار را ایشان درست کرده اند. راننده ما - که آنجا مانده بود- برایمان نقل کرد که

^۱. منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۴۰

یک روحانی آمد و وضع مستراح ها و مشکل مردم را که دید، اول سراغ مسئولین را گرفت، کسی حضور نداشت. به راننده و همراهانش گفت: کاری نکنند و آنان هم دیدند آنجا پر از تعفن و... است، به ایشان گفتند: خیلی بوی بد می دهد و ابزاری برای پاکسازی نداریم. شیرهای آب هم خراب اند. نمی توانیم کاری بکنیم. ولی خود ایشان رفتند و اوضاع را دیدند. آنگاه، لباس روحانیت را از تن در آوردند و آستین ها را بالا زدند و دست هایشان را در کیسه های پلاستیکی میوه هایی که در ماشین بود گذاشتند. سپس، گفتند: هر چه کیسه پلاستیک در ماشین ها است، بیاورند. ایشان پارچه ای روی دهان و بینی خود بستند و شخصا تمام اشیاء و لجن ها و... را با دست از کاسه های توالت بیرون کشیده و در کیسه ها ریختند و از راننده و محافظ ها - که حالشان به هم میخورد - خواستند از درّه با دبه ها آب بیاورند. پس از تخلیه و باز کردن گرفتگی ها، همه توالت ها را شسته و آماده استفاده مردم کردند. خرابی لوله ها و شیرهای آب را هم برطرف کردند و سپس، خود را طاهر کرده، وضو گرفته و در گوشه باغچه ای در آن نزدیکی به نماز ایستادند

مشتاق شدم بروم ایشان را بینم و بدانم کدام روحانی اند. از دور به ما نشان دادند و تا آمدیم به ایشان برسیم سوار خودرو شده بودند. ماشین چرخی زد و از کنار ما رد شد و دیدم ایشان «آیت الله حائری شیرازی» نماینده ولی فقیه و امام جمعه شیراز است. بسیار تحت تاثیر قرار گرفتم و به همراهان گفتم: ای کاش رسیده بودیم و برای این کار، دستشان را بوسیده بودیم. همراهم به شوخی گفت: حالا نذر کن هر وقت دیدی، ببوسی تا قضای دست بوسی را بجایآوری! من با جدّیت گفتم: نذر می کنم. حتما برای بوسیدن هر دو دستش به شیراز بروم.

چند ماه بعد استاد «حاج شیخ حسین انصاریان» را برای منبر به شیراز دعوت کردند و من هم برای دیدن آشنایان و دیدار ایشان و میزباننش «آیت الله حائری» به شیراز رفتم. هم فال بود و هم تماشا. هنگامی که به خانه آیت الله حائری رفتم، تعدادی از روحانیان و مسئولان نشسته بودند. می دانستم آقای حائری به هیچ وجه نمی گذارند کسی دستش را ببوسد. وسط مجلس ایستاده و اعلام کردم حاج آقا اجازه دست بوسی نمی دهند، اما من چند ماه پیش در همدان برای کاری که کرده اند، نذر شرعی کرده ام تا در نخستین دیدار، هر دو دست ایشان را ببوسم. بلافاصله، به سمتشان رفتم و با

ذکاوت و هوشی که داشت متوجه علت شدند. تا آمدند دست ها را پس بکشند، آن دو را گرفتم و بوسیدم و بر دیده گذاشتم. به مطایبه و نکته پرانی همیشگی گفتند: شما فقط اهل تشویق کار خوب هستید یا اهل عمل به کارهای خوب هم هستید؟ عرض کردم: دعایمان کنید که اهل عمل بشویم، چون پیش از جنابعالی، ما هم گرفتاری مردم و خودمان را در آن تنگه دیده بودیم و رد شدیم. کُمت کار ما لنگ است، امیدوارم از شما بیاموزیم

بعد آهسته تر فرمود: حالا نمی خواهد به این آقایان بگویید. بین خودمان باشد

خاطره از محمدعلی نادعلی

عیادت از بیماران

امام حسین علیه السلام گاهی از بیماران عیادت می کرد و در ضمن آن به رفع مشکلات مالی آنها نیز می پرداخت. آن حضرت وقتی که به عیادت اسامه بن زید رفته بود، متوجه شد که او در بستر بیماری به شدت آه و ناله می کند و مکرر می گوید: ای وای از دست غم و اندوه! امام حسین علیه السلام از او پرسید: چه اندوهی داری! اسامه گفت: بدهکارم و غم و غصه شصت هزار درهم قرض، تمام وجودم را فرا گرفته است.

امام ضمن دلداری به وی فرمود: ناراحت نباش! من بدهی های تو را می پردازم. اسامه گفت: می ترسم قبل از پرداخت بدهی هایم بمیرم

حضرت فرمود: من تمام قرض های تو را قبل از مرگت می پردازم

امام حسین علیه السلام همان طوری که وعده داده بود قبل از مرگ اسامه او را از زیر بار قرض رهانیده و خیالش را آسوده ساخت^۲

شاعر می گوید

^۲بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹

به روزگار سلامت شکستگان دریاب

که پاس خاطر مسکین بلا بگرداند

چو سائل از تو به زاری طلب کند چیزی

بده و گر نه ستمگر به زور بستاند

کمک رسول خدا به پیرزن

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکی از یارانش در صحرای مدینه قدم می زد که پیرزنی را بر سر چاهی مشاهده نمود. او می خواست از چاه آب بکشد و به خیمه اش ببرد، اما در کار خود ناتوان بود. حضرت نزدیک رفت و فرمود: ای مادر! می خواهی برایت از چاه آب بکشم؟ بانوی سالخورده از پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحال شد و این آیه را قرائت کرد

^[1]؛ (إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ)

«اگر نیکی کردید، به خودتان نیکی کرده اید»

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر سر چاه آمد و مشک را پر آب کرد و تا خیمه آن پیرزن حمل نمود. شخصی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، هر چه اصرار کرد که یا رسول الله! اجازه بده مشک را من حمل کنم، حضرت قبول نکرد و فرمود: من به تحمل مشقت و زحمات امت خود سزاوارترم.

بعد از اینکه پیامبر خدا حافظی نمود و به راه افتاد، پیرزن فرزندانش را صدا زد و گفت: مشک را از بیرون خیمه به داخل بیاورید! آنان با دیدن مشک سنگین با تعجب پرسیدند: ای مادر! این مشک سنگین را چگونه به خیمه آوردی؟ او پاسخ داد: جوانمردی شیرین سخن، زیباروی و خوش خوی با

کمال مهربانی آن را به اینجا آورد. آنها وقتی پیامبر را شناختند، به دنبالش دویدند و به دست و پای حضرتش افتادند و عذر تقصیر خواستند.

[2] .پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را دعا کرد و با لطف نبوی آنان را بنواخت

پی نوشت ها

.سوره اسراء، آیه 7 [1]

.تفسیر منهج الصادقین، ذیل آیه 4 سوره قلم [2]

کمک های امام رضا علیه السلام

امام رضا همانند جدش امیر مومنان علی (ع) و پدران بزرگوارش شبها به منازل فقراء و محرومین سرکشی نموده و لوازم مورد نیاز آنان را فراهم می ساخت. ابراهیم بن عباس میگوید: آن حضرت بسیاری از خدمات خود را به صورت مخفیانه و ناشناس انجام میداد. در شبهای تاریک که ظلمت همه جا را فراگرفته بود امام رضا (ع) به پخش صدقات و احسان به منازل نیازمندان اقدام میکرد. اگر کسی ادعا کند که در عصر امام رضا (ع) نیک مردی همانند آن حضرت دیده شده باور نکنید [1]

:ابن شهر آشوب مینویسد

آن حضرت روزی وارد حمام شد شخصی که امام را نمی شناخت از امام درخواست نمود که به بدنش کیسه بکشد امام رضا (ع) پذیرفته و مشغول کیسه کشی گردید. هنگامی که دیگران امام را به آن شخص معرفی کردند او در نهایت شرمساری از حضرت پوزش خواسته و التماس نمود که امام رضا (ع) از ادامه کار خودداری کند. اما حضرت رضا (ع) پذیرفت و او را آرام کرده و به کار خود ادامه داد [2]

پی نوشت ها

عیون اخبار الرضا(ع)، ص 183 [1]

-المناقب/ ج 4/ ص 361 [2]

امام سجاد سنگ وسط جاده را برداشت

در حالات امام سجاد علیه السلام آمده وقتی از کوچه و جاده عبور می کردند اگر سنگی وسط جاده افتاده بود پیاده می شدند و سنگ را که مانع راه عابران بودند کناری می گذاشتند

حاج فرج نوروزی صندوق قرض الحسنه ای درست کرد

یکی از مومنین سنقر با پول خود صندوق قرض الحسنه کوچکی تاسیس کرده بود و به مردم قرض می داد.

مرد خیر و باز کردن جوب اب

اقای حسین پناه خیریکه از تهران به لرستان می آمد و به خانواده های بی بضاعت کمک می کرد. گاه. بیلی به دست گرفته جوب ابی که گرفته بود را باز می کرد

حضرت عیسی از قبرستانی رد میشد دید صاحب قبری عذاب میشد

نبی اکرم (ص) فرمود: روزی حضرت عیسی (ع) از کنار قبری گذشت که صاحب آن را عذاب می کردند سال بعد از کنار همان قبر گذشت ولی دیگر صاحب آن را عذاب نمی کردند. عیسی (ع) به خداوند عرض کرد: خداوندا سال پیش از کنار این قبر گذشتم صاحبش را عذاب می کردند ولی امسال عذاب برداشته شده بود سبب این امر چیست؟ به آن حضرت وحی رسید ای روح الله صاحب این قبر فرزندی داشت چون به سن بلوغ رسید صالح شد و راهی از راههای موحدان را برای ایشان اصلاح کرد که عبورشان از آن آسان باشد همچنین یتیمی را نزد خود جای داد پس او را برای آنچه . فرزند او کرد آمرزیدم

سود ذکر به والدین می رسد!

اگر انسان عصر هفتاد بار استغفار کند هفتصد گناه از انسان آمرزیده میشود و اگر گناه ندارد گناهان والدین آمرزیده میشود

پرداخت جریمه ماشین دیگری!

شخصی آمد سراغ ماشینش دید قبض جریمه با یک یادداشت اینجا است! در یادداشت آمده که من از کنار ماشین شما رد میشدم دیدم ماشین شما را جریمه کرده اند باخود گفتم شما بیایید و جریمه را ببینید ناراحت میشوید لذا من جریمه را پرداخت کردم تا شما ناراحت نشوید!

کار مردم راه انداختن معادل نه هزار سال عبادت است.

در روایت است که امام حسن مجتبی علیه السلام در حال اعتکاف بود ند ولی وقتی مردی از او درخواست کرد تا با طلبکارش صحبت کند تا به او مهلت دهد امام مسجد را ترک کرد... ابن عباس عرض کرد فراموش کرده اید در حال اعتکاف هستید؟ امام فرمود نه فراموش نکرده ام ولیکن از پیامبر

اكرم شنيدم ثواب برآورده كردن حاجت مومن نه هزار سال عبادت است كه روزها روزه بگيرد و
شبها نماز بخواند.

نفع معنوی

نفع معنوی از نفع مادی مهم تر است مثلاً بتوانیم شخصی را از کفر به ایمان دعوت کنیم و او را مسلمان نماییم بفرمایش قرآن کریم گویا همه انسانها را زنده کرده ایم.

نفع معنوی مانند توبه دادن.

در طول تاریخ افرادی بوده اند که با نصیحت و موعظه و رفتار خوب موفق شده اند افراد گناهکار را توبه دهند.

یکی از آنها مرحوم حجه الاسلام شیخ احمد کافی است که با منبرهای خود افراد زیادی را هدایت کردند و گناهکارانی را توبه دادند درباره ایشان آمده است که:

آیت الله ناصری اصفهانی خاطره ای از مرحوم حجه الاسلام احمد کافی نقل کردند ایشان گفتند که در نجف با مرحوم کافی دوست بودم و دیرتر از ایشان به ایران برگشتم، وقتی برگشتم، دیدم آقای کافی در اوج شهرت و منبر است و زمانی که وارد اصفهان شدم، آقای کافی هم در اصفهان بودند، مردم دولت آباد به من گفتند؛ شما از دوستی خودتان استفاده کنید و از ایشان درخواست کنید، منبری هم در این دیار داشته باشند، من به اصفهان رفتم و از ایشان دعوت کردم و ایشان به من گفتند: آخرین منبر من ساعت دو و نیم شب تمام می شود تا دولت آباد چقدر راه است؟ گفتم: حدود چهل دقیقه. گفتند: من ساعت سه و نیم نیمه شب می آیم و منبر می روم! آیت الله ناصری می فرمود: من با تعجب و بهت زده گفتم کسی آن موقع شب نمی آید و بالاخره بنا شد ایشان ساعت موعود به دولت آباد تشریف بیاورند و منبر بروند، من شب جمعه دلشوره داشتم که نکند کسی نیاید و آبرو ریزی شود ساعت ۱۱ شب به مسجد جامع رفتم و دیدم مسجد و خیابان جلوی مسجد جامع پر است و در

نهایت مرحوم کافی ساعت سه و نیم منبر رفت و تا اذان صبح ادامه دادند و سه شب این منبر برگزار شد و بعد منبر از سه ربعی، استراحت می کردند و بعد می رفتند و خواب‌های ایشان بیش از دو الی سه ربع نبود؛ کافی تب و عشق منبر داشت گویا می دانست فرصت او کوتاه است و وظیفه اش هم منبر است. (گفت و گوی خبرگزاری حوزه، با حجت الاسلام والمسلمین محسن کافی، فرزند احمد کافی.)

شیخ جعفر شوشتری یک ماه رمضان تهران منبر رفت هزار نفر شراب خوار توبه کردند
شیخ حسین انصاریان نیز از کسانی است که موفق به توبه دادن عده ای از گناهکاران شده است

مرحوم شیخ عباس قمی نیز از بزرگان منبر و موعظه هستند که افراد زیادی را با نماز کردند. توبه دادند و هدایت کردند

ایه الله شهید سید اسد الله مدنی.

این شهید بزرگوار متوجه شد نماز صبح طلبه ای قضا میشود او چندین شب شبها پیش طلبه می رفت و در حجره او می خوابید و نماز صبح طلبه را بیدار می کرد تا اینکه طلبه خود کفا شد!
اینهم یک نوع نفع معنوی بود که ایه الله مدنی به این طلبه رساند!

کردن.مسلمان کردن.حق الیقین. مالوم ایکس..ترک اعتیاد..در دوران غیبت کبری هیچکس باندازه امام خمینی به مردم نفع نرسانده است

: کسانی که موسسات خیریه دارند.. افرادی که اختراع برای راحتی انسانها داشته اند.. کسانی که آب خوردن برا مردم تهیه .فرزند شیخ عباس قمی گفت...کسی که سایبان یا کاروانسرا درست می کنند.. کسی که به زایرین خدمت می کند.کیانی کخ داری یا ها و زلزله ها امداد رسانی می کنند .کسانی که به فقرا غذا می دهند.کسانی که در مساجد هیات امناء و خادم هستند.نماز خانه و سرویس بهداشتی ..درست می کنند..وقف می کنند

نفع معنوی مانند توبه دادن.مرحوم کافی و شیخ حسین انصاریان و شیخ جعفر شوشتری و شیخ عباس قمی.شهید مدنی و امثال این بزرگواران عده ای از افراد گناهکار را توبه دادند و هدایت کردند...نقل شده کتاب .حق الیقین علامه مجلسی به دست مردم جزیره ای رسید و انها که کافر بودند بامطالعه کتاب حق الیقین علامه مجلسی همگی مسلمان شدند.

...در دوران غیبت کبری هیچکس باندازه امام خمینی به مردم نفع نرسانده است که عنایت الهی متوجه حضرت امام شد و با رهبری حکیمانه و پیروی ملت ایران اسلامی ،حکومت اسلامی در این کشور اهل بیت علیهم السلام تشکیل داد و علاوه بر مردم ایران،ملتهای دیگر هم از برکات انقلاب اسلامی بهره ها بردند.

دختر مشروب خور هدایت شد!

در یکی از شهرهایی که بودیم دختری پیام داد و درخواست مشاوره کرد. بعد معلوم شد هم مشروب میخورد. هم سیگار می کشد. هم بی نماز است! و نسبت به روحانیون هم دید منفی دارد!

در هر حال مدتی با ایشان صحبت کردیم تا اینکه ماه رمضان پیش آمد و ایشان گفت جزء خوانی قرآن رو شروع کردم و عهد بستم دیگر مشروب نخورم و نمازمو بخوانم.....

این قطره ای از عملکرد روحانیت هست که در طول غیبت کبری منشا برکات زیادی برای مردم بوده اند و افراد زیادی را هدایت نمودند.

مردی که دهها کیلو عسل برای خمس داد!

یکسال ماه رمضان مبلغین آمده بودند و در روستاها و مساجد شهر مشغول تبلیغ شدند. اواخر ماه مبارک بود که تو فکر بودیم موقع رفتن مبلغین به آنها هدیه بدهیم. یه دفعه دیدیم اقایی آمد و چند دبه بزرگ عسل آورد و گفت من زنبوردار هستم و این عسلها خمس هستند. چون ایشان مقلد ایه الله مکارم بودند با دفتر ایه الله مکارم در قم تماس گرفتیم و اجازه گرفتیم نصفش رو به مبلغین بدهیم و نصف دیگر عسل ها رو قم بفرستیم یا پولشو به دفتر ایشان واریز کنیم.

از بازار ظرفهای یک کیلویی خریدیم و با همسرم نزدیک سی چهل ظرف رو پر از عسل کردیم و در هنگام مراجعت مبلغین به قم به آنها دادیم.

و اینم یک نوع از نفع رسانی بود!

رژیم خیلی موثر پویا کاشانی

من روشم تبلیغ افراد نیست اما استثنائاً این مورد رو میگوم. برایم خیلی جالب بود که دونفر از دوستانم که چاق بودند رو بعد از مدتی که ندیده بودم یه دفعه اونهارو دیدم که دیگه چاق نبودند و اندام مناسبی داشتند. پرسیدم چکار کردید اینجور شدید؟ گفتند کتابی مال پویا کاشانی به دستان رسید که درباره راهکار چاق شدن یا لاغر شدن بود. ما به ان قسمت چگونه لاغر شوید عمل کردیم و بعد از مدتی لاغر شدیم. علاوه بر لاغر شدن، مریضم دیگه نمی شویم. سرما نمی خوریم و سر دردی که داشتیم خوب شد!

من کنجکاو شدم و کتاب رو گرفتم و خواندم. دیدم کتاب جالبی است. لذا به افرادی که چاقند و میخواهند لاغر بشوند یا لاغرند و میخواهند چاق بشوند. توصیه می کنم تو سایت پویا کاشانی بروید و این کتاب رو تهیه کنید. ضمناً نویسنده کتاب در مقدمه کتاب گفته است: که سالیان سال از چاقی رنج می بردم و رژیم های مختلف رو امتحان کردم فایده ای نداشته است! تا اینکه روش هایی که در کتاب ذکر کرده رو متوجه میشود و با بکار بردنشون هم خودش لاغر میشود و هم با نوشتن کتاب مذکور، باعث میشود افراد زیادی از چاقی نجات پیدا کنند.

خلاصه رژیم ایشان برای لاغر شدن: کم کردن خوراکی هایی مانند برنج و نان و گوشت قرمز و رو آوردن به سالاد و سبزیجات و گوشت سفید و خوردن کشمش و پسته و و امثال ان روزی یک عدد! و دوبار پیاده روی به مقدار یکساعت صبح و عصر می باشد.

ایشان با این روششان به عده ای که از چاقی یا لاغری رنج می بردند نفع رساندند!

نجات جوان معتاد

در یکی از شبها در مسجدی اقامه جماعت می کردم. جوانی که خانه آنها کنار مسجد بود پیش من می آمد و می گفت من به شما علاقه دارم. این جوان هفت سال بود که معتاد بود. در هر حال ما با روی باز از ایشان استقبال می کردیم و ایشان بیشتر به مسجد می آمد. تا اینکه ایشان را تشویق به ترک کردیم و گفتیم درمان اعتیاد و حل همه مشکلات به روی آوردن به نماز بستگی دارد. ایشان در کمپی بستری شد و بعد از مدتی اعتیاد را ترک کرد و از نماز گزاران مسجد شد و کم کم سحرها که مسجد می امدم، ایشان هم مسجد می آمد و نماز شب و قران می خواند. و اهل نماز جمعه شدند.

اب خنک در گرمای اندیمشک

در سال 1370 که در اندیمشک بودیم و امکانات مانند امروز نبود و مسافری دنبال اب خنک برای رفع تشنگی می گشتند و نبود. با شهرداری و مجامع صنفی جلسه گذاشتیم که چون مسافری زیادی به شهر اندیمشک می آیند و اسردکن به حد کفایت نیست لذا در مکانهای مختلف مرکزی شهر باید اب خنک برای مردم در نظر گرفته شود. یخ ان را کارخانه یخ رایگان تقبل کرد. آوردن روزانه یخ را شهرداری تقبل کرد و تهیه منبع اب یخ بعهده بازاریان افتاد. هر روز دهها قالب یخ تهیه و در این منابع ها قرار داده می شد تا مسافری و افراد غریبه تشنه نمانند.

خانمی که پیام داد از سرما دارم می لرزم..

در یکی از شهرها که بودیم شماره تلفن همراه خودم رو به مردم اعلام کرده بودم که اگر کسی کار داشت زنگ بزند یا پیام بدهد. یک روز صبح خانمی پیام داد که شوهرم من رو رها کرده و ناپدید شده و گاز و برق و هم قطع کردند و من از سرما دارم می لرزم و غیر از شما پناهی ندارم.

من به رئیس کمیته امداد زنگ زدم یک مورد هست بیا برویم ببینیم. ایشان آمد و در حالی که برف زیادی آمده بود به ادرس ان خانم رفتیم. وقتی وارد خونه اش شدیم شروع کرد به گریه کردن و دیدیم راست میگوید. بخاطر بدهی، گاز و برقش قطع شده بود. به روسای گاز و برق زنگ زدیم و آمدند برق و گاز را وصل کردند و رئیس کمیته امداد هم پانصد هزار تومان بلاعوض کمک کردند و...

نفع مادی و معنوی باهم!

سید مهدی قوام

ایام فاطمیه بود. من در شمیران پای منبر سید می رفتم، به مناسبت ایام شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ده شب مراسم عزاداری بود، منبرش که تمام شد، برگشت به من گفت که فلانی! گفتم : بله، گفت: حالش را داری امشب برویم با همدیگر الواطی کنیم؟ من اول تعجب

کردم، گفتم: آقا شوخی تان گرفته؟ گفت : نه، امشب می خواهیم برویم الواطی، پول منبر را گرفتیم پولدار شدیم، حالش را داری بیا تا برویم؟ گفتم : آقا اگر شما بروید الواطی، ما هم هستیم، چون شما اگر الواطی هم بروید، معصیت خدا نیست، ثواب و حسنات است. گفت: پس ماشینت را روشن کن برویم، ماشین را روشن کردیم و نشست بغل دست ما و گفت: راست برو میدان بهارستان. با هم آمدیم میدان

بهارستان سابق، دیدم چند تا زن فاحشه گوشه و کنار میدان ایستاده بودند. یکی جوان تر بود، سید گفت : برو آن جوان تر را صدا بزن بیاد، ما رفتیم و دیدیم دختر جوانی است اشاره کردم: بیا، خوب ماشین هم داشتیم و فکر کرد ما هم اهل معصیت هستیم و راه افتاد آمد دم در ماشین، همین که

خواست در را باز کند و بنشیند، سید شیشه ماشین را پایین داد و دست کرد تو جیبش و پاکت پولش را در آورد و گفت: دخترم! من ده شب برای مادرم زهرا علیها السلام منبر رفتم، این پول را امشب به عنوان پول منبر و روضه به من دادند، آدرس را هم پشتش نوشتم، این پول را بگیر و به خانه ات برو و تا تمام نشده از خانه بیرون نیا، پولت هم که تمام شد، آدرس و تلفنم را هم نوشته ام. بیا من پول بهت می دهم، خرجی ات را می دهم، شوهرت می دهم، جهیزیه برایت تهیه می کنم، تو جوانی، دخترم حیف است دامت را از الان به معصیت آلوده کنی.

هر سخن از دل بر آید، لاجرم بر دل نشیند

من دیدم که این دختر منقلب شد، یک مرتبه اشک بر صورتش نشست و پاکت پول را گرفت: و گفت:

آقا به مادرتان زهرا علیها السلام دیگر گناه نمی کنم

آقای هاشمی نژاد تعریف کرد: از یک میوه فروش که روی چرخ میوه ریخته بود برای دیدن سید مهدی قوام میوه خریدیم. وقتی خواستیم پول بدهیم، پول را قبول نکرد. گفتم اگر مبلغ را نگیری میوه را نمی برم. میوه فروش گفت آقا سید دست من را گرفت و از جهنم به بهشت برد چگونه پول بگیرم؟ ☐

بعد تعریف کرد یک روز سید با عیالش از خانه بیرون رفتند من هم که در محل به دزدی [?] [?] [?] شهرت داشتم به خانه ی سید رفتم مقداری اسباب جمع کردم و خواستم از خانه بیرون بروم که در خانه باز شد و سید با عیالش وارد شد

نگاهی به من کرد و سلام گرمی کرد و گفت «حالا که تا اینجا آمده ای بیا برویم یک چایی

بخوریم» ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐

داخل خانه برگشتیم. سید برایم میوه و چای آورد. بهم گفت: «اهل کجایی؟» گفتم خاکسفید. [?][?][?][?]
گفت: «این فرش دستی ها مال تو. یک چرخ دستی و میوه بخر و داخل آن بگذار. هرچه هم که از
بارت ماند و نخريدند شب خودم از تو می خرم

از کرامات مرحوم آخوند ملاعلی معصومی همدانی بگوئید

در بازار همدان محلی هست به نام نخودبریزان و در جوار آن مسجدی است به نام مسجد پیغمبر که
دو پیغمبر در آنجا دفن هستند. من در این مسجد مدتی امام جماعت بودم در جنب آن مسجد مغازه
مشهدی اسماعیل حدادی گونی فروش و از مریدان پر و پا قرص مرحوم آخوند ملا علی واقع بود. او
به نقل از خادم داخل منزل مرحوم آخوند نقل کرده بود که «شبی مرحوم ملاعلی را از مسجد به منزل
رساندم بعد که به اتاق بازگشتم و خواستم بخوابم، شخصی آمد و گفت بیا آقا(آخوند ملاعلی) شما
را کار دارد، بیرون آمدم دیدم که آقا، چراغ دستی دستشان است و از دور من را دید و صدا زد؛ با
مرحوم آخوند راه افتادیم و به یک محله فقیرنشین به نام شالبافان رسیدم که خیابانی بن بست و طولانی
بود؛ وقتی به این بن بست رسیدم، مرحوم آخوند در خانه ای را زد، مردی بیرون آمد و چشمش به
مرحوم آخوند که افتاد، تعجب کرد و گفت: شما آمدید این جا چه کار؟! امری دارید؟ مرحوم
ملاعلی گفت برو اتاق بالا و گهواره بچه را پایین بیاور، مرد سریع رفت و گهواره ای را که بچه در
آن خوابیده بود، آورد در همین حین اتاق خراب شد و پایین ریخت اما جان بچه از بلا در امان ماند،
بین راه مرحوم آخوند به من عرض کرد: مادامی که زنده ام این قضیه را برای کسی نقل نکن» و این از
[?] کرامات ایشان بود...داستان

از حجت الاسلام والمسلمین سیدحیدر حسینی وفایی، از شاگردان ایشان و امام جماعت مسجد انبیاء در نیروهوایی نقل شده است

ایه الله حاج شیخ غلامرضا یزدی

ایه الله حاج شیخ غلامرضا یزدی علاوه بر این که ساده زیست بود و زندگی شخصی خود را تنها از راه منبر و تبلیغ تامین می نمود توجه بسیاری به مستمندان و نیازمندان داشت. نقل شده است که حاج شیخ منزل خود را جهت کمک به مستمندان، بیست و هفت بار فروخت و هر بار که دوستان و نزدیکان از چنین اقدام حاج شیخ باخبر می شدند، با تهیه پول، دوباره آن خانه را می خریدند و آن را به حاج شیخ بر می گرداندند. [تندیس پارسایی، ص ۸۸ و ۸۹]... قحطی دوران جنگ جهانی دوم، ایران را هم در بر گرفته بود اما با توجه به درایت و تلاش حاج شیخ، تلفات آن در یزد بسیار اندک بود. چنان که در خاطرات حاج عباس صلواتی آمده است

حاج شیخ در زمان جنگ جهانی دوم، که آرد کم شده بود، مقداری آرد خرید و به من گفت: « عباس! صبح برو بخواب که شب با تو کار دارم. شب که آمدم دیدم حاج شیخ آردها را به کیسه های ۳ منی تقسیم کرده. وظیفه من و علی فرزندشان این بود که در خانه های مردم مستضعف برویم و به آنها آرد بدهیم. وی سفارش می کرد به محض این که صدای پای صاحب خانه را شنیدید، فوراً کیسه آرد را جلوی درب خانه بگذارید و دور شوید تا صاحب خانه شما را نبیند. خود حاج شیخ هم به کوچه های دورتر می رفت.» [تندیس پارسایی، ص ۸۸ و ۸۹]... احساس تکلیف

در یکی از سال‌ها، مردم آباده برای تبلیغ در ماه مبارک رمضان از حاج شیخ دعوت کردند. حاج شیخ پذیرفت. هنگامی که ماشین حامل ایشان به دهشیر رسید پنجر شد. ایشان به راننده گفت: من برای تجدید وضو به ده می‌روم تا شما آماده شوید. در آنجا به پیرمردی برخورد کرد و گفت: حمد و سوره ات را بخوان! حاج شیخ ملاحظه کرد که در قرائت او اشکالات فراوانی است. سپس به پسری که به سن تکلیف رسیده بود گفت: اصول دین خود را بگو! دید او نیز نمی‌داند و احساس کرد تکلیفش این است که در همان روستا بماند و لذا به راننده همراهش گفت: تکلیف شیخ در این جا عوض شد، من این جا می‌مانم. سلام مرا به آباده ای‌ها برسانید و بگویید امسال منتظر من نباشند! ان شاءالله سال آینده[می‌آیم].[تندیس پارسایی، ص ۱۹۶]

شخصی می گفت چون کار فنی بلدم هر کسی از دوستان و همکارها نیاز به کار فنی مانند جوشکاری و نصب دستگیره درب، مشکلات لوله کشی منزل و غیره دارد رایگان انجام می دهم. مسجد هم هر موقع نیاز به کاری باشد انجام می دهم

وساطت در ازدواج:

یکی از نفع رساندن های خیلی مهم، وساطت در ازدواج است. که باید افراد پیشقدم بشود و جوانهارا در امر ازدواج یاری دهند.

چون ازدواج بطور وحشتناکی کم شده است. اماری دیدم که تا سال 98 میانگین ازدواج سالی 600 هزار ازدواج بود ولی در سال 98 ناگهان به 160 هزار ازدواج سقوط کرد! و چون در هر ازدواجی دونفر هستند چون حدود نهصد هزار پسر و دختر نتوانستند ازدواج کنند! و این آثار بسیار

بدی برای جامعه ما خواهد داشت که بعضی از آثار آن سالها بعد ظاهر خواهد شد. و این بخاطر مدیریت بسیار بد دولت دوازدهم بوده است

یکی از فعالیتهای ما در زمینه وساطت ازدواج بوده است که به چند نمونه اشاره می شود:

1- ازدواج دو معلم:

در اندیمشک چند جوان از من خواستند به آنها دروس حوزه را آموزش بدهم. قرار شد شبها بعد نماز عشاء این جلسه برگزار شود. با یکی از آن جوانان که معلم بود درباره ازدواج صحبت کردم و ایشان را تشویق به ازدواج نمودم. در نتیجه ایشان مشتاق ازدواج کردن شدند و با خواهرزاده ما که معلم بود ازدواج کردند. و زندگی خوبی دارند.

2- یکی از نمازگزاران مسجد محمدی جناب حاجی نظیفی بود. ایشان پسری داشتند که در داروخانه کار می کرد. با وساطت ما این پسر بنام آقا فرید با خواهر زن ما ازدواج کردند. و زندگی خوبی دارند.

3- یکی طلبه های حوزه ما حجه الاسلام محمد نوروزپور بودند که با وساطت ما ایشان با دختر یکی از اعضاء ستاد نماز جمعه ازدواج کردند و زندگی خوبی دارند.

4- یکی از نمازگزاران ما در اسد اباد همدان جناب حاج اسماعیل حیدری بودند که رایگان با تاکسی خود ما را مسجد می بردند. و از مومنین خوب شهرستان اسد اباد هستند. با وساطت ما دونفر از شاگردان ما جناب حجه الاسلام رضایی و جناب حجه الاسلام سیاح شعاع با دو تا از دختران حاج اسماعیل حیدری ازدواج کردند و زندگی خوبی دارند. البته بعد از رفتن ما از اسد اباد، دختر سوم ایشان هم با طلبه ازدواج کردند.

5- دو نفر از طلبه های حوزه ما بنام حجه الاسلام تابزر و حجه الاسلام صلاحی در حوزه علمیه صحنه با دو تا از خواهران حجه الاسلام نوری از شاگردان ما ازدواج کردند.

6- خواهر ما بنام صدیقه خانم در سانحه ای از دنیا رفتند (سال 86). ان مرحومه همسر آقای خسروی پسر عمه ما که قاضی هستند بودند.

شب سوم رحلت خواهرم به آقای خسروی پیشنهاد کردم که باید ازدواج کنند چون پنج تا فرزند داشتند. ایشان قبول کردند. و من را وکیل در این امر نمودند. با خواهرزاده ام اسیه خانم که از خواهر دیگرم هستند صحبت کردم تا با آقای خسروی با پنج فرزند ازدواج کند و ایشان قبول کردند. و من را وکیل در این امر نمودند بعد از چهلیم خواهرم، قم رفتم و عقد این دو را خواندم و زندگی خوبی دارند و.....

مردان بے ادعا

- بی خوابی زده بود به سرم. رفتم توی محوطه ی پادگان دو کوهه قدم بزنم
- از دور افرادی را دیدم که در حال "شستشوی سرویسهای بهداشتی" بودند
- «!با خودم گفتم:» خدمت کارهای پادگان چرا نیمه شب مشغول کار شدند
- نزدی ک- تر رفتم؛ خش کم زد! باور ک-ردنش مش کل بود

• حاج احمد متوسلیان، حاج محمود شهبازی و حاج همت بودند که در حال شستشو بودند.

..وقتی این صحنه را دیدم به یقین رسیدم که فرماندهی برای این ها ذره ای ارزش ندارد •

...آنها مثل سه برادر بودند که خود را خادم بسیجی ها می دانستند •